

## تاگور در ایران\*

رضا مصطفوی سبزواری\*

ای هستی هستی من، تا ابد خواهیم کوشید که تن خویش را پاک نگاهدارم  
زیرا می‌دانم که تماس زندگی بخش تو بر یک یک اعضای پیکرم هست. تا ابد  
خواهم کوشید که همه ناراستی‌ها را از اندیشه خود دور سازم زیرا می‌دانم که تو آن نور  
حقیقی هستی که فروغ ادراک را در من به تابندگی وا داشتی.  
تا ابد خواهیم کوشید که همه بدی‌ها را از قلب خویش بیرون رانم و گل محبت را  
شکوفان نگاهدارم.

زیرا می‌دانم که تو در درون عبادتگاه دل من مکان داری و این غایت آمل من است که  
ترا در کردار خویش نشان دهم، زیرا می‌دانم این قدرت توست که به من توان عمل می‌دهد.<sup>۱</sup>  
اندیشمندان و نوابغ علم و هنر به‌جامعه خاصی تعلق ندارند و از این جهت ما  
رابیندرا نات تاگور (Rabindranath Tagore) (متولد هفتم ماه مه ۱۸۶۱ م، وفات هفتم  
اوت ۱۹۴۱ م) شاعر غزل‌سرا و گرانمایه و حکمت‌شعار و فیلسوف خداپرست و  
بلندنظر و سخن‌سرای نامدار و نویسنده توانا و داستان‌نویس و درام‌نویس ماهر و نقاش  
چیره‌دست و موسیقی‌دان هنرمند و با ذوق هند را به‌همان اندازه متعلق به‌خود می‌دانیم  
که متفکران و شاعران و دانشمندان خود را وابسته به‌سراسر جهان می‌شماریم.

---

● موضوع سخنرانی نگارنده در سیزدهمین اجلاس انجمن استادان فارسی هند بود که بنا به دعوت آن انجمن در  
روز ۲۳-۲۵ فوریه ۱۹۹۱ م در دانشگاه شانتی‌نکیتن «سرزمین تاگور» برگزار گردید.  
\* استاد فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.  
۱. سرود چهارم گیتانجلی.

تاگور برای ما مظهر یک جهاد معنوی و آرمان مقدّس به‌شمار می‌رود که برای ایجاد تفاهم در میان ملّت‌های جهان و ارج نهادن به ارزش‌های راستین بشری و مقام «انسان» گام‌های استوار و مؤثّری برداشت. انس خانوادۀ دانشور و هنرور تاگور و به‌ویژه پدر او با فرهنگ و عرفان ایران و به‌خصوص اشعار حافظ سبب گردید تا سروده‌ها و نوشته‌های تاگور پیوندی ناگسستنی با فلسفه و ادب ایران نیاید. گفته‌اند پدر تاگور روز را با قرائت قطعه‌هایی از کتاب مقدّس «اوپانیشادها» و غزلیاتی از حافظ شروع می‌کرد و به‌دلیل تقوی و پارسایی‌اش به «مهارشی» ملقّب گردیده بود.<sup>۱</sup>

تلاش‌های مداوم و پُرتمر در پیشبرد هدف‌های آموزش و پرورش هند و نوجویی و بهره‌گیری او از روش‌های نو در این راه و همگانی کردن تعلیم و تربیت و مبارزه با اختلافات طبقاتی و نژادی در مرکز بزرگ علمی و تربیتی‌اش یعنی همین «شانتی نیکیتن»<sup>۲</sup> که به‌همّت او سامان یافت و به‌بار نشست، در تاریخ تعلیم و تربیت جهان همواره به‌یادها خواهد ماند و خواهد درخشید.<sup>۳</sup>

تاگور آرزو داشت روزی نابرابری‌های اجتماعی و تبعیض‌های فاحش در جوامع بشری از میان برخیزد و برابری و تساوی حقوق کامل میان انسان‌ها برقرار گردد. خطابه‌ای را که تاگور تحت عنوان «تغییرات در روش آموزش و پرورش» به‌سال ۱۸۹۲ م به‌زبان بنگالی ایراد کرد تأثیر بسیار زیادی در تعلیم و تربیت هند بزرگ داشت که بی‌شک بعضی از مسائل زیر بنایی کنونی در طرح آموزش و پرورش فعلی هند برگرفته از پیشنهادهاى اوست. این خطابه پیش از مرگ او در سال ۱۹۴۷ م به‌زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید.

«حقیقت و زیبایی و نیکی» نزد تاگور ارزشی عالی دارد اما «مذهب» پایگاهی والاتر و مقامی رفیع‌تر دارد و در ایجاد تفاهم و دوستی و حسن همکاری و تعاون و اخلاق در میان ملّت‌ها نقشی حسّاس و حیاتی ایفا می‌کند. او می‌گوید همه انسان‌ها

۱. شخصیت و نبوغ تاگور از همایون کبیر، ترجمه آقای محمود تفضلی.

۲. شانتی نیکیتان (Santiniketan): نام که تاگور به‌این سرزمین داده در لغت به‌معنی رامشگاه است و ویشوا بهارتی (Visva Bharati) که نام دانشگاه او است در سانسکرت «همه هند» معنی می‌دهد.

۳. مدرسه‌ای که او بنیاد نهاد در سال ۱۹۲۲ م تبدیل به‌دانشگاه گردید.

فرزندان خدایند. این فرزندان خدا را نباید کشت و خون به ناحق نباید ریخت باید به شخصیت «انسان» شکفتگی آن توجه کامل مبذول داشت. ارزش انسان به اصالت و اعتقاد او بستگی دارد. آشنایی عمیق تاگور با ادبیات و فلسفه و عرفان ایران در لابلای اشعار و نوشته‌ها و آثارش کاملاً پیداست مثلاً اندرزها و اندیشه‌های تاگور در همین موارد اخیر چقدر به افکار حکیم ناصر خسرو نزدیک است:

خلق همه یکسره نهال خدای‌اند	هیچ نه بر کن تو زین نهال و نه بشکن
دست خداوند باغ و خلق درازست	بر حسک <sup>۱</sup> و خار همچو بر گل و سوسن
خون به ناحق، نهال کندن او بیست	دل ز نهال خدای کندن بر کن
گر نپسندی همی که خونت بریزند	خون دگر کس چرا کنی توبه گردن؟
شد گل رویت چو گاه و تو به حریمی	راست همی کن نگارخانه و گلشن
معدن علم است دل چرا بنشاندی	جور و جفا را در این مبارک معدن؟
چون نبوده دلت نرم سود ندارد	با دل چون سنگ پیرهن خزا دکن
جهلت را دور کن ز عقلت از یراک	سور بناشد نکو به برزن شیون <sup>۲</sup>

تاگور مرگ را فقط یک تغییر وضعیت ظاهری تلقی می‌کند و از آنجا که تجدید حیات در طبیعت نیز امری عادی است، مرگ را برای انسان به منزله دیگرگونی و تحوّل حیات و تبعیت از قانون طبیعی جهان و طبیعت می‌شمارد. در منظومه مشهور خود «چیترا» می‌گوید:

”بر من مسلّم است که این حیات که عشق او را به مرحله کمال نرسانده به تمامی معدوم نمی‌شود. نیک می‌دانم که گل‌هایی که پژمرده می‌گردند و رودهایی که در بیابان‌ها در دل خاک فرو می‌روند به تمامی از میان نمی‌روند. بر من واضح است که هرچه در این جهان حیات و جنبش ندارد و یا بسیار با تأنی حرکت می‌کند به تمامی نابود نمی‌گردد. می‌دانم که رویاهای من که هنوز به واقعی تعبیر نشده و آهنگ‌هایی که هنوز نساخته‌ام هنوز به پرده‌ساز نوآویخته‌اند و به دیار عدم نخواهند رفت.“

۱. حسک: خار حسک.

۲. دیوان ناصر خسرو به تصحیح مجتبی مینوی و دکتر محقق، ص ۱۷۰.

اندیشه‌های تاگور در این منظومه یادآور بیان نیکوی عارف ما مولوی است:<sup>۱</sup>  
 از جمادی مُردم و نامی شدم      وز نما مُردم به حیوان سرزدم  
 مُردم از حیوانی و آدم شدم      پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم  
 جمله دیگر بمیرم از بشر      تا برآرم از ملایک بال و پر  
 وز ملک هم بایدم جستن ز جو      کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ<sup>۲</sup>

اشتراک مضامین فکری مختصر به موارد یادشده نیست که سراسر ادبیات پهناور و غنی فارسی مملو ز آن‌گونه مضامینی است که با اندیشه‌های تاگور شباهت فراوان دارد و به حقیقت پیوستگی فرهنگی و ارتباط تام تمدن هند و ایران سبب گردیده تا تجلیات مشترک عرفانی و اخلاقی این دو فرهنگ کهن سال را در متون ادب فارسی و هندی به صورت‌های گوناگون مشاهده کنیم: مثلاً اندیشه‌های فلسفی تاگور که در کتاب «سادهانا»<sup>۳</sup> بیان گردیده شباهت کاملی به افکار مولوی در مثنوی مولوی دارد. سادهانا که یکی از پیچیده‌ترین آثار تاگور محسوب می‌گردد در رساندن اندیشه‌های آدمی به سوی کمال و بلوغ آن نقش سازنده‌ای دارد. این کتاب هشت فصل دارد و مسائلی همچون: انسان و هستی، روح و وجدان، مشکل انسان، ذات و مطالعه آن در عشق و عمل، جمال و عالم سرمدی مورد بحث و مذاقه قرار گرفته است.

این مسائل همان‌هاست که بسیاری از فلاسفه ایران مانند ملا صدرا و دیگران در باره آنها بحث‌های دقیقی دارند و مولوی نیز در مثنوی به توضیح و تحلیل آنها می‌پردازد. مثلاً علت وجود شر و زشتی را که یکی از مضامین سادهاناست، هم صدا با تاگور که شر را در زندگی اجتناب ناپذیر می‌داند، چنین باز می‌نماید:

کرد نقاشی دو گونه نقش‌ها      نقش‌های صاف و نقش بی‌صفا  
 نقش یوسف کرد و حور خوش سرشت      نقش ابلیسان و عفریتان زشت  
 هر دو گونه نقش ز استادی اوست      زشتی او نیست آن را ذی اوست  
 زشت را در غایت زشتی کند      جمله زشتی‌ها به‌گردش بر تند

۱. مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون، دفتر سوم، ص ۲۲۲.

۲. قرآن مجید، سوره قصص ۸۸، یعنی: هر چیزی به جز ذات پاک الهی نابود است.

۳. سادهانا (Sadhana): در سانسکریت به معنی راه و روش و نظام است.

خوب را در غایت خوبی کشد      حس عالم چاشنی از وی چشد  
تا کمال دانشش پیدا شود      منکر استادیش رسوا شود  
ور نداند زشت کردن ناقص است      زین سبب خلاق گبر و مخلص است  
پس از این رو کفر و ایمان شاهدند      بر خداوندیش و هر دو ساجدند<sup>۱</sup>  
تاگور می گوید:

انس خانواده دانشور و هنرور تاگور  
و به‌ویژه پدر او با فرهنگ و عرفان  
ایران و به‌خصوص اشعار حافظ  
سبب گردید تا سروده‌ها و نوشته‌های  
تاگور پیوندی ناگسسته با فلسفه و  
ادب ایران نیاید.

بزرگ‌ترین مشکل آدمی در جهان وجود  
شر و زشتی است و آدمی در این جهان  
خاکی همواره بارنج و غم اندوه قرین  
خواهد بود و اینها جزء لاینفک جهان و  
زندگی است آنکه درباره وجود شر در  
زندگی می‌ماند که از وجود «نقص» در  
حیات سخن بگوید. بی‌شک زندگی بدون  
نقص نیست و باید آن را به‌همین صورت پذیرفت.

مولوی نیز همچون تاگور منکر وجود شر نیست و اعتقاد دارد هیچ‌چیز بد نیست و  
این انسان‌ها ایند که چیزی را بد یا خوب می‌دانند. کفر برای انسان آفت و زیان محسوب  
می‌گردد، اما خداوند در آن حکمتی نهفته دارد و هر کاری از انسان سرزند آفرینش او  
اقتضای آن را می‌کند<sup>۲</sup> مولانا شاخه نبات را مثال می‌زند که در وسط آن چوبی نهفته  
دارد<sup>۳</sup> درحالی‌که وجود چوب در میانه نبات ضرورت دارد. به‌گمان او در زندگی «بد»  
وجود ندارد و بدی‌ها مانند همان چوب وجودی ضروری دارد. جسم و جان هیچ‌کدام  
بد نیست و نقشی از هنرمندی استاد ازل را می‌نماید.

عیب باشد، کو نبیند جز که عیب      عیب کی بیند روان پاک غیب؟  
عیب شد نسبت به‌مخلوق جهول      نی به‌نسبت با خداوند قبول

۱. مثنوی معنوی، چاپ کلاله خاور، دفتر دوم، ص ۱۱۸.

۲. رک: سادھنا.

۳. در قدیم قنادها برای ساختن شاخه نبات چوبی در شکر گذاخته فرو می‌بردند. بلورهای نبات در اطراف چوب  
سرد می‌شد و تشکیل شاخه نبات می‌داد.

کفر هم نسبت به خالق حکمت است چون به ما نسبت کنی، کفر آفت است در ترازو هردو را یکسان کشند زانکه آن هردو چو جسم و جان خوشند<sup>۱</sup> تأثیر اندیشه‌های مذهبی تاگور در روش‌های سیاسی‌اش در سرودی که برای کنگره ملی هند ساخت و سرود ملی هند گردید، آشکار است. تاگور این سرود را با نیایش پروردگار آغاز می‌کند و او را (ارابه ران ابدی) می‌نامد. پیام این مرد جهانی در این سرود، جهانی است و تمام مردم را در قرون و اعصار دربرمی‌گیرد.

آثار تاگور نسبتاً زیاد است و کمتر شاعر و نویسنده‌ای از جهت تعدد آثار به اندازه او شهرت دارد. این آثار شامل بیش از هزار قطعه شعر و دو هزار ترانه و تعداد کثیری داستان‌های کوتاه و بلند، نمایش‌نامه، رمان، درام خطابه و مقاله‌های در زمینه‌های تعلیم و تربیت، اصلاحات اجتماعی و مسائل اخلاقی و غیره است که همه از لحاظ کیفیت نیز ارزش والایی دارد. اما چنانکه اشارت گردید چون آثارش به زبان بنگالی است که یا به زبان‌های دیگر ترجمه نشده و یا ترجمه‌های نارسایی دارد، بدان‌گونه که درخور و شایسته مقام تاگور باشد شهرت جهانی نیافته است. نقاشی را نیز از سن هفتاد سالگی شروع کرد و در مدت زمانی حدود ده سال نزدیک به سه هزار تابلو آفرید که گفته‌اند بعضی از آنها نظیر ندارد.

اما با وجود همه هنرهای یادشده، باید تاگور<sup>۲</sup> را یک شاعر دانست. شاعری هم‌پایه و هم‌تراز ویکتور هوگو (م: ۱۸۸۵ م) او خود می‌گوید:

در این هنگام که به‌شامگاه زندگی رسیده‌ام و به‌گذشته خود به‌دقت می‌نگرم متوجه می‌شوم که آنچه درباره آن مرا یقین حاصل است این است که شاعر هستم... ادعا نمی‌کنم که عالم ربّانی هستم، ادعا نمی‌کنم که رهبر سیاسی هستم، ادعا نمی‌کنم که عالم اخلاق با پیشوای دینی هستم، ولی می‌گویم که شاعرم...

۱. مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون، بیت ۱۹۹۵ به بعد.

۲. نقل از مجله دانشکده ادبیات تهران، دی‌ماه ۱۳۴۰ ه.ش، ص ۱۲.

استاد فقید ابرهیم پورداوود استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ضمن نقل خاطراتش با تاگور می‌نویسد<sup>۱</sup>:

تاگور در طی صحبت چندین بار به من گفت: گمان می‌کنم که در تهران کسی مرا نشناخت زیرا چیزی از من به فارسی گردانیده نشد که مرا بشناساند. چون این سخن را دو سه بار از او شنیدم گفتم این کار را من در اینجا با همراهی یکی از استادان انجام می‌دهم. با یکی از استادان آنجا به نام ضیاءالدین که از فارسی هم بهره‌ای داشت صد بند<sup>۲</sup> از اشعار تاگور را از بنگالی برگرداندیم.

اما به‌خلاف آن روز، امروز تاگور در ایران ناشناخته نیست و او را به‌عنوان سرآمد شاعران بنگالی و یکی از مشهورترین شاعران هند می‌شناسیم. گرچه ترجمه آثار و اشعار او به زبان فارسی دشواری‌هایی دارد، ولی آثار نسبتاً زیادی از او به فارسی ترجمه شده است. دشواری کار بدان جهت است که اصل آثار تاگور به زبان بنگالی بوده که بعضی را خود تاگور و پاره‌ای را دیگران به زبان انگلیسی یا زبان دیگری برگردانیده‌اند و با توجه به این که لطایف و ظرافت‌های شعری به‌هنگام ترجمه از میان می‌رود و ذوق و سلیقه مترجمان نیز آنها را از صورت نخستین دور می‌کند. برگردان آنها از زبان‌های دیگر به زبان فارسی با صورت اصلی آنها فاصله زیادی خواهد داشت و به‌گفته استادان شعرشناس هندی اشعار او مملو از ابداعات وزن و قافیه و ظرافت‌های سجع و نازک‌پردازی‌های رنگین شعری است که قابل برگردان نیست<sup>۳</sup>. ولی با این همه علاقه ایرانیان به تربت اندیشه آفرین و فرهنگ دیرپا و بارور هند و مقام و شخصیت تاگور سبب گردیده تا تعداد نسبتاً زیادی از آثار او را به فارسی برگردانند که از آن جمله می‌توان ترجمه‌های زیر را یاد کرد:

۱. رابیندرا نات تاگور به‌قلم آقای ابراهیم‌پور داوود، مجله دانشکده ادبیات، دی‌ماه ۱۳۴۰ ه.ش.
۲. چاپ مجده این کتاب در مراسم جشن تاگور از طرف دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، چاپ و توزیع گردیده است.
۳. به‌نقل از گفتار ویلیام باتلر پیر، تاگور اندیشه و هنر او، ص ۲۵۹.

گیتانجلی<sup>۱</sup> مجموعه اشعار تاگور و سروده‌های عارفانه و جاودانه اوست که جلوه‌گاه اندیشه‌های فلسفی ملت هند را می‌نمایاند. پرستش خدا و ستایش انسان و مقام والای او از دیدگاه ادیان و مذاهب و فلسفه بیان گردیده و در بردارنده پیام‌های صداقت‌آمیزی است که در کوره راه‌های تاریک زندگی و جوامع پرمخاطره انسان‌ها همچون خورشیدی تابناک فرار راه انسان‌های آشفته و دربند و سرگردان نور می‌افشاند و همواره آرام‌بخش آلام آنهاست این کتاب که نخستین برنده جایزه نوبل (سال ۱۹۱۳ م) در مشرق زمین نیز هست به وسیله آقای حسن شهباز از متن انگلیسی که به وسیله خود شاعر انجام گرفت به فارسی ترجمه گردید و با تیراژ پنج هزار نسخه از سوی انتشارات علمی در زمستان ۱۳۶۳ هـ ش در تهران چاپ و منتشر شد.

قربانی شامل نمایش‌نامه‌های قربانی، پستخانه، مرتاض، مالینی، شاه و ملکه مجموعاً در یک مجلد با ترجمه فریدون گرگانی یک‌بار به سال ۱۳۴۰ هـ ش و بار دوم به سال ۱۳۵۹ هـ ش از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب به شماره ۱۱۴ در تهران انتشار یافته است.

هجده مقاله از تاگور با عنوان‌های: دگرگونی‌های طبیعت، اجتماع و حکومت، مسأله تربیت، بالاخره چه؟ سخنرانی ریاست، شرق و غرب، دانشگاه هندو، در شرف حرکت، اراده خداوند اجرا می‌شود، مرکز فرهنگ هند وحدت تربیت، ندای حقیقت، تلاش برای استقلال، آموزشگاه یک شاعر، شهر و دهکده، همکاری، عصر بحران تمدن در کتابی با عنوان «مرد جهانی» وسیله دکتر علاءالدین بازارگادی به فارسی ترجمه گردید و در شهریورماه ۱۳۴۳ هـ ش از سوی دانشگاه تهران به شماره ۹۱۹ چاپ و منتشر شد.

آثار دیگری که از تاگور به فارسی برگردانیده شده عبارت است از:

۱. Gitanjali اصل این مقاله‌ها وسیله انجمنی از دانشمندان جهان به سال ۱۹۶۱ به مناسبت صدمین سال‌روز تولد تاگور از میان مقاله‌های او انتخاب گردید و به زبان‌های گوناگون جهان نیز ترجمه شد.



صدبند تاگور<sup>۱</sup>؛ این کتاب صد قطعه از اشعار تاگور را در بردارد که خود شاعر آنها را از میان اشعارش برگزید و ظاهراً نخستین ترجمه آثار او به زبان فارسی محسوب می‌گردد. آئین‌نامه زردشت<sup>۲</sup>؛ باغبان عشق<sup>۳</sup>؛ ترانه‌های مادر و رؤیای کودک<sup>۴</sup>؛ چیترا<sup>۵</sup>؛ سبد میوه<sup>۶</sup>؛ بحران تمدن<sup>۷</sup>؛ آخرین خطابه تاگور به مناسبت هشتادمین سال تولدش بود که خود او نوشت و در روز ۱۲ آوریل ۱۹۴۱ م با حضور خودش قرائت گردید. در این خطابه علل جنگ را تجزیه و تحلیل کرد و برای صلح پیشنهادهایی به جهانیان عرضه داشت. این خطابه از جهت نشر از شاهکارهای تاگور به‌شمار می‌رود و با عنوان «مذهب بشر» چاپ و منتشر گردید. سروده‌های جاویدانی<sup>۸</sup>؛ کشتی شکسته<sup>۹</sup>؛ هلال ماه نو<sup>۱۰</sup>؛ زردشت که بود و چه کرد؟<sup>۱۱</sup>.

تاگور به ایران عشق می‌ورزید. از سفرهایش به ایران خاطرات خوشی داشت. همواره به دفاع از ایران می‌پرداخت. در ایام سفر او به ایران انگلیسی‌ها با ایران رابطه خوبی نداشتند و در بعضی روزنامه‌های آن روزهای هند که البته زیر نظر انگلیسی‌ها انتشار می‌یافت، مطالب نادرست و غرض‌آلودی درباره ایران به چاپ می‌رسید. نقش تاگور در این میان بسیار حساس و سازنده و به‌موقع بود. او با ایراد سخنرانی‌ها و نوشتن مقاله‌هایی، نوشته‌ها و مطالب نادرست روزنامه‌های انگلیسی‌ها را درباره ایران از

۱. ترجمه ضیاءالدین بهروش، کلکته، ۱۹۳۵ م، نیز به‌دستیاری استاد پورداوود، دانشگاه تهران به‌شماره ۷۰۵ در سال ۱۳۴۰ ه.ش.
۲. ترجمه عبدالحسین سپنتا، چاپ دوم ۱۳۱۲ ه.ش، تهران.
۳. ترجمه ف.ک. خطیر ۱۳۲۱ ه.ش، تهران.
۴. ترجمه ناصر ایراندوست، ۱۳۴۲ ه.ش، مشهد.
۵. ترجمه دکتر فتح الله مجتبائی، مطبوعات نیل، ۱۳۳۴ ه.ش، تهران.
۶. ترجمه ناصر ایراندوست ۱۳۳۴، تهران.
۷. ترجمه محمود نفضلی.
۸. ترجمه گ.ل. تیکو ۱۳۴۰ ه.ش، تهران.
۹. ترجمه عبدالمجید آیتی، انتشارات سازمان جیبی، به‌شماره ۱۷۳ در سال ۱۳۴۴ ه.ش، تهران.
۱۰. ترجمه محمد مهریار، دانشکده ادبیات اصفهان، ۱۳۴۱ ه.ش.
۱۱. ترجمه عبدالحسین سپنتا، ایران لیگ (Iran League)، بمبئی، سال اول ۱۹۳۰ م.

ذهن مردم می‌زدود و غرض ورزی‌های آنان را آشکار می‌ساخت، اصولاً باید گفت سال‌های نخستین دههٔ اول قرن بیستم آشفته‌گی‌های خاصی داشت عملیات تروریستی

خطابه‌ای را که تاگور تحت عنوان «تغییرات در روش آموزش و پرورش» به‌سال ۱۸۹۲ م به‌زبان بنگالی ایراد کرد تأثیر بسیار زیادی در تعلیم و تربیت هند بزرگ داشت که بی‌شک بعضی از مسائل زیر بنایی کنونی در طرح آموزش و پرورش فعلی هند برگرفته از پیشنهادهای اوست.

اوج می‌گرفت و گروهی از ملی‌گرایان بر آن بودند تا از طریق قتل‌های سیاسی به‌استقلال و آزادی برسند. رسالت انسانی و قدرت اندیشه و عظمت روحانی تاگور در این فضای پر از خصومت و خشونت و دشمنی تجلی بیشتری داشت و مبارزه‌های او در این میان به‌عنوان یک مصلح بزرگ اجتماعی در پاسداری افکار و اندیشه‌های بشر خواهانه‌اش نقشی حیاتی داشت. مقالات تاگور مشحون از تلاش‌ها و فعالیت‌ها و اندیشه‌های مردی جهانی است که می‌خواهد در بعضی

اندیشه‌های قرون وسطایی ملتی تحوّل‌ی ایجاد کند. اوهام و خرافات را از ذهن آنها بزداید و سوزاندن همسر را پس از مرگ شوهر معصیتی بزرگ شمرد و با تعصبات غیر انسانی به‌مبارزه برخیزد<sup>۱</sup> مبارزه‌های تاگور برای استقلال و آزادی و اعمال اندیشه‌های آزادی خواهانه و احساسات وطن‌پرستانه او هرگز به‌سستی نگراید. وقتی از انقلاب و کشتار پنجاب در شهر امریتسر (Amritsar) آگاه شد، لقب افتخار<sup>۲</sup> پادشاه انگلیسی را پس‌داد و در نامه‌ای به‌نایب‌السلطنه وقت چنین نوشت:

”زمانی فرارسیده است که نشان‌های افتخار با تحقیر و تخفیف مایهٔ ننگ می‌شوند. من به‌سهم خود می‌خواهم که بدون هیچ‌نوع امتیازی در کنار هم‌وطنانی باشم که بی‌اهمیت خوانده شده‌اند و نسبت به‌آنان با چنان خشونت

۱. گیتانجلی، ص ۳۱-۳۰.

۲. تاگور از سوی پادشاه انگلیس که امپراطور هند نیز بود به «سر» ملقب گردیده بود.

و پستی‌ای که شایسته انسانی نیست رفتار می‌شود و این قبیل علل و موجبات است که متأسفانه مرا بر آن می‌دارد تا از جناب شما درخواست کنم مرا از لقبی که افتخار آن از طرف اعلیٰ حضرت پادشاه توسط نایب‌السلطنه قبلی من به‌داده شده بود معاف بدارند<sup>۱</sup>.

اینها در بیداری هم‌وطنانش سخت مؤثر بود و روحی نو همراه با افکاری تازه در آنان دمید. علاقه و عنایت تاگور به ایران از خطابهٔ خوش‌آمدی که در نهم ژانویه ۱۹۳۳ م برای استاد پوردادود با خط سرخ نوشت<sup>۲</sup> آشکار است. ترجمه‌نامهٔ او چنین است:

”آقای پوردادود! به‌شما که پیک ایران بزرگ به‌مملکت هند هستید خوش‌آمد می‌گویم به‌گواهی صفحات تاریخ هندوستان، ما مردم ایران و هند وسیلهٔ هنر و ادبیات و فلسفه پیوسته در ارتباط بوده و همیشه پیوند برادری داشته‌ایم در آن روزگاران طلایی با وجود بعد مسافت و سایر مسافت و سایر مشکلات موجود میان ما روابط معنوی برقرار بود. در قرون اخیر روابط ما قطع شد و گرد و غباری صفای دوستی فیما بین را مکدر کرد. ولی هنوز یادگار دوستی دیرین در دل‌های ما برقرار است و در این زمان که بیداری آسیا شروع شده بار دیگر به‌کشف علائق دیرین مؤفق می‌شویم و خاکسترهای فراموشی را از دوران دوستی می‌زداییم. شما با خبر بیداری آسیا به‌هند آمده‌اید تا بار دیگر چراغ‌های خود را روشن کنیم و کعبهٔ تمدن هند و ایران را مجاور یکدیگر قرار دهیم و با سرودها و نواهای مشترک بار دیگر طینتی در آسیا بیندازیم و جان‌ها و دل‌ها را به‌جستجوی حقیقت وا داریم“<sup>۳</sup>.

ایران تاگور را هرگز از یاد نخواهد برد. دانشگاه تهران صدمین سال تولد او را در روزهای اول و دوم دی‌ماه ۱۳۴۰ ه.ش جشن گرفت و نیز به‌نمایندگان خود مأموریت داد

۱. نمایش‌نامهٔ قربانی، ص ۱۷.

۲. خط سرخ در فرهنگ هندوان نشان نیک‌بختی و فرخندگی است.

۳. رایبندرا نات تاگور، ۹ ژنویه ۱۹۳۳ م.

تا در مراسمی که به‌همین مناسبت از یازدهم تا هجدهم نوامبر ۱۹۶۱ م در دهلی برگزار می‌گردید شرکت جویند. علاوه بر سخنرانی‌هایی که در مورد بزرگداشت تاگور ایراد گردید، کمیسیون دانشگاه تصمیم گرفت لوحه‌ای به‌یاد سفر تاگور به‌ایران در یکی از اماکن فرهنگی نصب شود و دبیرستانی نیز به‌یاد و نام او نامگذاری گردد. کمیسیون همچنین ترجمه و چاپ برخی از آثار او را به‌زبان فارسی توصیه کرد و یک شماره از مجله دانشکده ادبیات را به‌نام او انتشار داد.

دائرةالمعارف‌های فارسی ضمن شرح زندگی‌نامه و آثار تاگور از او با حرمت یاد کرده‌اند و لغت‌نامه دهخدا او را «دانشمند بزرگ» نامیده<sup>۱</sup> و استاد علامه محمد قزوینی محقق ژرفنگر ما در وفيات معاصران نام تاگور را به‌عنوان یکی از مردان بزرگ تاریخ معاصر به‌ثبت رسانیده<sup>۲</sup> است.

عشق و علاقه و پیوند استوار او با فرهنگ و عرفان و ادب ایران او را دوبار به‌این سرزمین کشاند. نخستین آن ساعت پنج بعدازظهر پنجشنبه هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۱ هـ ش (یازدهم آوریل ۱۹۳۲ م) بود که دین شاه جی جی بابائی ایرانی رئیس انجمن زردشتیان هندو نیز عروس تاگور پراتما دیوی (Pratima Devi) او را همراهی می‌کردند. وزیر فرهنگ به‌همراه گروهی از دانشمندان ایرانی از تاگور استقبال کردند. توقف آنان در باغ نیرالدوله (انجمن ادبی) بود. تهران هفتادمین سال تولد تاگور را جشن گرفت و او پس از اقامتی کوتاه در تهران و سفری به‌شیراز، روز یکشنبه ۲۵ اردیبهشت‌ماه آن سال با همراهان خود از راه همدان و کرمانشاه به‌طرف بین‌النهرین حرکت کرد. تاگور در این سفر تنها تقاضایش دعوت از یک استاد ایران بود تا تدریس «فرهنگ و ادب فارسی» را در دانشگاهی که او تأسیس کرده بود، به‌عهده گیرد.<sup>۳</sup>

۱. رک: دائرةالمعارف فارسی غلام‌حسین مصاحب و لغت‌نامه دهخدا.

۲. مجله یادگار، سال چهارم، شماره سوم، آذرماه ۱۳۲۵ هـ ش، ص ۱۰.

۳. در پی همین تقاضا بود که پو داوود استاد دانشگاه تهران برای این مهم انتخاب و برای حدود دو سال (از دسامبر ۱۹۳۲ تا مارس ۱۹۳۴) رهسپار آن سامان گردید.

سفر دوّم تاگور به ایران دو سال بعد و به سال ۱۳۱۳ هـ ش اتفاق افتاد که برای شرکت در جشن هزاره فردوسی و مجامع ادبی به ایران سفرها در استواری پیوندهای فرهنگی و تحکیم علائق و دوستی دیرینه میان ملّت‌های هند و ایران بسیار مؤثر افتاد. نام بلند آوازه رابیندرانات خورشید کلکنه همچون خورشید جهان تاب نام او بر تارک آسمان فرهنگ و ادب هند و جهان خواهد درخشید و ایران سرزمین فرهنگ و عرفان و ادب نیز او را به خود هم متعلّق می‌داند و نام او را بر «جریده عالم شرق» ثبت خواهد کرد.

واپسین سخن را نیز با وصیت تاگور در آخرین رساله‌اش به پایان می‌برم:  
 "اکنون من مرتکب این گناه نمی‌شود که اعتقادم را نسبت به انسان از دست بدهم و شکست کنونی بشریت را به عنوان شکست نهایی بپذیرم. من به آینده می‌نگرم و زمانی را به نظر می‌آورم که این فاجعه عظیم پایان می‌پذیرد و تاریخ بشری ورق می‌خورد و آسمان دوباره سبک می‌گردد و از شهوات تهی می‌شود. شاید سپیده این صبح روشن فردا از افق این سو، و از «شرق» برخیزد که خورشید نیز از آنجا می‌دمد و در آن موقع انسان شکست نایافته، از نور<sup>۲</sup> پیروزی‌های تازه خود را با وجود تمام موانع و مشکلات طرح خواهد کرد تا میراث از دست رفته‌اش را دوباره به چنگ آورد"<sup>۳</sup>.

۱. رابیندرانات به معنی ایزد آفتاب است.

۲. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۲، سال نهم، ص ۹۲.

۳. رک: رساله بحران تمدن.